

تقدیرگرایی بزرگترین عامل در عدم پیشرفت افغانستان

اگر بخواهیم به صورت آماری چند نفر از مردم جامعه خود را با شغلها، تحصیلات و تعلقات مختلف فرهنگی و اجتماعی انتخاب کنیم و از آنها درباره تقدیر پرسش نماییم، هر کدام پاسخی متفاوت خواهد داد.

اگر بخواهیم به صورت آماری چند نفر از مردم جامعه خود را با شغلها، تحصیلات و تعلقات مختلف فرهنگی و اجتماعی انتخاب کنیم و از آنها درباره تقدیر پرسش نماییم، هر کدام پاسخی متفاوت خواهد داد. که البته ممکن است بسیاری پاسخی شبیه به هم داده و نقش، خداوند قادر مطلق را در همه امور صد در صدی بدانند؛ اما نتیجه همه پاسخها این است که همانا تقدیر، کارهای خارج از اراده یا برخلاف میل آنها، تقدیر خوانده می‌شود.

سوال مهمی که در این میان به نظر می‌رسد، ذکر این پرسش است که آیا نمی‌توان تقدیرگرایی را نوعی سلب مسئولیت از خود دانست و یا به عبارت بهتر آیا بیشتر اموری را که به تقدیر نسبت می‌دهیم، نوعی بهانه‌تراشی و مسؤولیت‌گریزی نیست؟

متأسفانه واژه‌های «تقدیر و سرنوشت» از مظلوم‌ترین واژه‌ها در زبان فارسی است و بهانه‌ای شده که هر شخص و گاه برخی جوامع گناه ناکامیها، ناتوانیها و عملکردهای منفی و اشتباه خود را به گردن آنها (تقدیر و سرنوشت) بیندازند و خود را از تقصیر و کوتاهی مبرا نشان دهند.

متأسفانه مسئله تقدیرگرایی از جمله عواملی بوده که سبب شده تا قوه کار و اندیشه از جامعه افغانستان گرفته شود و ایشان خود را تابع سرنوشت محتوم و از قبل تعیین شده بدانند و روند تاریخ را مشخص و در مسیری خاص بدانند. حضور در میان عامه مردم و شنیدن سخنان ایشان درباره وضعیت فعلی افغانستان و نیز گذشته آن کاملاً گواه این مطلب است. در صورتیکه بر اساس سنتهای تاریخی قرآن، اهمیت فراوانی به آزادی و قدرت انتخاب داده شده است. نگاهی گذرا به برخی از آیات قرآن کریم، نشان دهنده این مطلب است که اساساً مرکز حوادث و قضایایی که یکی پس از دیگری بر این جهان می‌گذرد؛ اراده انسان است.

«ان الله لا یغیر ما بقوم حتی یغیروا ما بانفسهم» (رعد/آیه 11)

خداوند تا قومی خود را دگرگون نسازند، سرنوشت آنها را دگرگون نمی‌سازد.

اگر چه اعتقاد به تقدیر باید شامل مقدرات به ظاهر مثبت و منفی هر دو باشد، اما جالب است که انسان غالباً به مقدرات به ظاهر منفی توجه داشته است، تا مقدرات مثبت و این امر در ادبیات ما ریشه دوانده است و از طریق ادبیات که یکی از عوامل بسیار تأثیرگذار فرهنگی بوده است، بر روح جامعه ما تأثیر نهاده است و برای زدودن آثار منفی آن، باید از همین ادبیات و سایر ابزارهای نوین فرهنگی یاری جست.

به جد و جهد چو کاری نمی‌رود از پیش به کردگار رها کرده به مصالح خویش (حافظ)

عوامل مهمی سبب شده تا متأسفانه اندیشه تقدیرگرایی در جوامع اسلامی و نیز جامعه افغانستان رشد و گسترش یابد. به طور قطع یکی از عوامل اصلی گسترش اندیشه تقدیرگرایی در طول تاریخ صاحبان قدرت و حکام جباری بوده‌اند که بدون هیچ لیاقتی بر مردم حکم می‌راندند و برای اینکه لایقان حکمرانی و سایر مردم تحت امر آنها، در مقام مقایسه بر نیایند و حکومت آنها را زیر سؤال نبرند، در رواج این اندیشه کوشیده‌اند و یگانه عامل رسیدن به قدرت را تقدیر ایزد متعال شمرده‌اند.

عامل دیگر علمای درباری بوده‌اند که نقشی اساسی در تحکیم این اندیشه داشته‌اند، و همچنین عامه ساده دلی که به آسانی، این سخنان به ظاهر درست را می‌پذیرفته‌اند.

عامل مهم دیگری که باید آن را یکی از عوامل اساسی دانست و همواره اندیشه تقدیرگرایی را در ذهن و درون انسان تثبیت می‌کند؛ بهانه‌جویی انسان، برای نپذیرفتن کاستیها و کوتاهیهای خویش است. یعنی انسان همیشه به دنبال بهانه یا عاملی بوده است تا کاستیها و کوتاهیهای خویش را به آن نسبت دهد و هیچ عاملی بهتر از تقدیر نیافته است.

گر چه در اکثر مسائلی که برای انسان پیش می‌آید، بویژه پس از وقوع آن، تأثیر نیرویی پنهان را احساس می‌کند، که او را بسوی وضعیت بهتر یا وضعیت بدتر رانده است. در حالی که، هر دو صورت نیک و بد قضیه امکان وقوع داشته است. با مطالعه دقیق حوادث گذشته به نقش شناخت و آگاهی از عواملی که می‌توانسته وقوع امری را دگرگون کند، پی می‌بریم و متوجه می‌شویم که چون از آن عوامل بهره‌گیری نشده است؛ آن امر نیز بدان صورت خاص انجام گرفته و سرانجام به تقدیر و سرنوشت نسبت داده شده است. به عنوان مثال، در تاریخ‌هایی چون بیهقی، گردیزی و... خوانده‌ایم که دولت غزنویان در زمان محمود و مسعود در اوج قدرت و عظمت به سر می‌برد و بویژه در روزگار مسعود، همه اسباب حکومت و سیادت برای وی فراهم بود. اما مسعود مردی مستبد، عیاش، مالدوست و دهن بین بود و همه آگاهان و دانایان می‌توانستند، آینده پریشان و نابسامان دولت وی را مشاهده کنند. مسعود رازی شاعر همعصر وی قصیده‌ای سرود وسیعی و تلاش نمود تا در این قصیده امیر را نصیحت نماید، اما پادشاه این نصیحت را برناتفت و دستور داد که او را زندانی و تبعید نمایند، چرا که گفته بود:

مخالفان تو موران بدند و مار شدند بر آر زود ز موران مار گشته دمار

همچنین زمانی که سلطان مسعود تصمیم داشت، در مرو به جنگ سلجوقیان برود. مجلس مشورتی ترتیب داد و با وزیر و ارکان دولت و اعیان سپاه مشورت کرد و آنها گفتند: «زندگانی خداوند دراز باد، حال مرو دیگر است در فراخی علف و از همه خوبتر، آنکه غله رسیده باشد و خصمان [سلجوقیان] با سر غله‌اند و تا ما آنجا رسیم، ستور ایشان آسوده باشد و فربه و آبادان و ما در این راه چیزی نیابیم، صواب می‌نماید که خداوند به باد غیس رود و آن نواحی علف است، تا آنجا بباشیم روزی چند و پس ساخته، قصد خصمان کنیم. امیر گفت این محال است که شما می‌گویید. من جز به مرو نروم که خصمان آنجا آیند...»

«و از پیش وی نومید باز گشتند و خالی بنشستند و بر زبان بوالحسن عبدالجلیل و مسعود لیث پیغام دادند که صواب نیست سوی مرو رفتن، که خشک است و می‌گویند در راه آب نیست و علف یافته نمی‌شود و مردم ضجر شوند در این راه، نباید فالعیاذ بالله خلی افتد که آن را دشوار در توان یافت، برفتند و این پیغام بگزارند، امیر سخت در تاب شد و هر دو را سرد کرد و دشنام داد و گفت شما همه قوادان، زبان در دهان یکدیگر کرده‌اید و نمی‌خواهید که این کار بر آید...» (بیهقی، ص 612)

سلطان مسعود همه این پیامها و احوال را شنید ولی نپذیرفت و به آنها بی‌اعتنایی کرد، و به جنگ رفت و چنان شکستی خورد، که از ترس در غزنین نیز نماند و بسوی هندوستان گریخت و در همین راه به دست غلامان خود کشته شد. حال ببینیم که همین حادثه، در همین کتاب چگونه به قضا و تقدیر نسبت داده می‌شود:

«دیگر روز... امیر بر نشست و راه مرو گرفت، اما متحیر و شکسته دل می‌رفتند. راست بدان مانست که گفتی بازشان می‌کشند، گرمایی سخت و تنگی نفقه و علف نایافت و ستوران لاغر و مردم روزه به دهن... و قضا غالب‌تر بود... و طرفه آن آمد که آب هم نبود در این راه و کسی یاد نداشت تنگی آب بر آن لون، که به جویهای بزرگ می‌رسیدیم هم خشک بود...» (بیهقی، ص 616)

با این اوصاف این سوال مطرح می‌گردد که آیا شاعر، بر خلاف خود امیر مسعود، برخی از عوامل و اسباب ناکامی و سقوط وی را نشناخته بود؟

در هر حال امروزه یکی از مباحث اصلی مطرح در پیشرفت و توسعه، ضدیت و تقابل تقدیرگرایی و تدبیرگرایی است، بسیاری معتقدند که تقدیرگرایی وضعیت مسلط بر فرهنگ جوامع غیر پیشرفته است و بسیاری از کارشناسان اجتماعی رمز توسعه‌یافتگی در جهان غرب را تدبیرگرایی می‌دانند و توسعه‌نیافتگی کشورهای جهان سوم را ناشی از تقدیرگرایی به حساب می‌آورند.

به عنوان مثال این نکته حائز اهمیت است که در جامعه سنتی افغانستان، تلاشی برای فائق آمدن بر نیروهای طبیعت صورت نمی‌گیرد و هرگز در پی استیلا یافتن بر آنها نیست. به قول یکی از جامعه‌شناسان (آلبرتینی) در محیط سنتی، دنیا ثابت است، انسان با محیط منطبق می‌شود، و زندگی انسان تابع ضرورت‌های گذشته و بر اساس نمونه‌ها و سرمشق‌هایی است که زاده رسوم و عادت است، در حالی که در محیط مدرن انسان می‌خواهد بر دنیا سلطه جوید، انسان می‌خواهد محیط را تغییر دهد و زندگی انسانی تابع ضرورت‌های آینده است و باید بعد از کهنه، نو بیاید.

هر کدام از ما در زندگی روزمره و در ارتباط با جامعه با جملات و عبارتهای ذیل مواجه می‌شویم که به شدت روحیه تقدیر گرایی را در جامعه رشد و گسترش می‌دهد و بسیاری از مردم بدان اعتقاد داشته و با این جملات کاملاً موافق هستند:

1. سرنوشت هر کسی از قبل تعیین شده است و نمی‌توان آن را تغییر داد.

2. اگر خدا می‌خواست وضع ما بهتر از این که الان هست، بود.

3. دیگر به هیچ چیز و هیچ کس نمی‌توان تکیه کرد(حتی به خود) فقط خدا باید مشکلات ما را حل کند.

در هر حال اعتقاد به تقدیرگرایی صرف، سبب نوعی تنبلی و بی‌نظمی در امور می‌گردد. و می‌بایست با تلاش آگاهان فرهنگی، فرهنگ اختیار به همراه تدبیر گرایی را در جامعه رشد و گسترش داد. می‌توان گفت که جامعه افغانستان تا زمانی می‌تواند در عرصه‌های مختلف پیشرفت نماید که پدیده تقدیر گرایی و اراده و آزادی به همراه تدبیر را پذیرفته و توأمان عمل نماید. در این دیدگاه جامعه دیگر همه مسائل را به ذات باری تعالی نسبت نخواهد داد.

1. خداوند متعال به هر کسی به اندازه تلاش و کوششی که می‌کند پاداش می‌دهد.

2. تنها با دعا کارها درست نمی‌شود، هر کس باید خودش برای پیشرفت زندگی شخصی و جامعه اش تلاش کند.

3. اگر اراده و پشتکار داشته باشیم؛ می‌توانیم به آنچه می‌خواهیم دست یابیم.